تاریخ ۸۸۴۹۸۴۳۷

پیشخوان

تحلیلی از ساختار بازدارنده شاه در برابر انقلاب اسلامی

شیوه‌ها و ترفندهای سرکوبگری پهلویستی

محمدرضا کائینی

بی‌تردید رژیم پهلوی در مواجهه با مخالفان، بیش از هر چیز به سرکوب تکیه داشت و گویا بدیلی برای تعامل با ایشان، نمی‌شناخت. با این همه بررسی این تک‌حربه شاه، در برابر آنان که حکومتش را برنمی‌تافتند، درخور تحقیق و ارزیابی می‌نماید. اثر پژوهشی «قدرت سرکوب رژیم پهلوی و انقلاب اسلامی»، در بازشناسی همین پدیده، به رشته تحریر درآمده است. این تحقیق توسط حمید کرمی‌پور انجام شده و مرکز اسناد انقلاب اسلامی نیز، آن را منتشر ساخته است. مؤلف در بخشی از دیباچه این کتاب، در باب موضوع آن و سبک بررسی خویش در این باره، چنین آورده است:

«در میان رژیم‌های معاصر حاکم بر ایران، رژیم پهلوی و به‌طور مشخص محمدرضاشاه طی سال‌های ۱۳۵۷-۱۳۴۲، بیش از هر رژیمی در ایران، به نیروهای مسلح توجه و تکیه داشت. وی به عنوان فرمانده کل قوا احساس می‌کرد ارتشی قوی و نیرومند و در عین حال وفادار، نه تنها می‌تواند نظام سیاسی او را در قبال مخالفان داخلی حفظ کند، بلکه با توجه به جاه‌طلبی‌هایش، می‌تواند ابزار و اهرم لازم را برای دخالت در امور منطقه و همسایگانش فراهم آورد. استفاده از قدرت سرکوب برای تثبیت نظام و حفظ آن در مقابل مخالفت‌های داخلی، به گونه‌های مختلفی صورت می‌گرفت، از جمله سرکوب تظاهرات و مخالفت‌های علنی توسط پلیس و نیروهای اطلاعاتی و امنیتی، اعمال حکومت نظامی در مواقع بحرانی، اعمال مجازات مخالفان از طریق دادگاه‌های فرمایشی، ایجاد و توسعه شبکه اطلاعاتی و امنیتی به‌ویژه ساواک، که فعالیت‌های آن برای سرکوب مخالفان تا سطوح بین‌المللی نیز، گسترش

نمادی از پیوستن افسران ارتش رژیم پهلوی به انقلابیون

یافته بود. با این حال سؤال اصلی این است: چرا رژیم شاه به‌رغم در اختیار داشتن منابع عظیم ثروت و برخورداری از نیروی عظیم سازمان‌یافته نظامی و دستگاه‌های سرکوبگر اطلاعاتی، امنیتی و پلیسی، در عین حمایت ابرقدرت‌ها، نتوانست از وقوع انقلاب اسلامی جلوگیری کند؟ سؤالات فرعی که در این باره مطرح هستند، عبارتند از: اینکه قدرت سرکوب رژیم پهلوی، چگونه اعمال می‌شد و هر کدام از دستگاه‌های نظامی، امنیتی، اطلاعاتی و پلیسی، چه نقشی در سرکوب داشتند؟ ساختار نیروهای نظامی ایران، پیش از انقلاب اسلامی چگونه بود؟ و میزان وابستگی آن به شاه و قدرت‌های خارجی تا چه اندازه بود؟ قدرت مخالفان رژیم شاه، چقدر بود؟ دیالکتیک قدرت بین رژیم شاه و مخالفان آن به چه صورت بود؟... برای پاسخ به پرسش‌های مطرح شده، دو فرضیه ارائه شده است: فرضیه نخست: رژیم شاه برای جلوگیری از وقوع انقلاب، از همه ابزارهای سرکوب استفاده کرد اما نتوانست مانع وقوع انقلاب شود. فرضیه دوم: استراتژی انقلابیون به رهبری امام خمینی، در جهت عدم استفاده از ابزار قدرت مشابه و متقارن در رویارویی با رژیم پهلوی، قدرت سرکوب این رژیم را خنثی کرد. برای پاسخ به سؤالات و فرضیات مطرح شده، در بخش نخست به بررسی نظری مباحث قدرت سیاسی، ابزارها و منابع آن و تقابل قدرت بین رژیم‌های سیاسی و مخالفان آن می‌پردازیم و تبیینی از نوع رژیم شاه را ارائه می‌کنیم. در بخش دوم، سازمان‌های سرکوبگر در رژیم پهلوی و حمایت‌های خارجی از آنها را بررسی می‌کنیم. در بخش سوم ضمن بررسی منابع و ابزارهای قدرت رژیم شاه و نحوه فعالیت آنها، به بیان نوع واکنش متقارن و مبارزات و خیزش‌های مسلحانه علیه رژیم شاه می‌پردازیم. بخش چهارم به دیالکتیک قدرت بین رژیم شاه و انقلابیون، تحت رهبری امام اختصاص دارد. در این بخش نوع عملکرد رژیم شاه را، در استفاده از سازمان‌های نظامی و ساختار اقتدارگرایانه آنها در قبال نظامیان در تقابل با نوع رهبری، استراتژی‌ها و برنامه‌های امام خمینی در خصوص استفاده از سازمان غیررسمی روحانیت بررسی می‌کنیم...»

دهه ۵۰. شهید آیت‌الله سیدمحمدعلی قاضی طباطبایی در حاشیه سفری به شمال کشور

آیت‌الله سیدمحمد تقی آل‌هاشم: «در تبریز همه به آیت‌الله قاضی می‌گفتند: خمینی آذربایجان! چون در تبریز، نقش حضرت امام را در کشور داشتند. ایشان از شاگردان امام بودند و از نفس پاک ایشان، الهام گرفته بودند و مثل ایشان، با کمال شجاعت صحبت می‌کردند. یک بار در سخنرانی‌ای در دانشگاه گفتند خدا شاهد است که هیچ‌گاه، دست از خط امام برنمی‌دارم و در این راه، آماده شهادت هستم! مؤمنین، جز از خدا از کسی نترسید و امیدوار به پیروزی باشید!...»

جستارهایی در حیات سیاسی شهید آیت‌الله سیدمحمدعلی قاضی طباطبایی در آیینه ۴ روایت

ترور شخص در پی ناکامی در ترور شخصیت!

احمدرضا صدری

روزی که بر ما آغاز شده است، تداعی‌گر چهلمین سالروز شهادت عالم مجاهد، زنده‌یاد آیت‌الله سیدمحمدعلی قاضی طباطبایی است. هم از این رو و در نکوداشت مجاهدات آن بزرگ، در دوران مبارزات منتهی به پیروزی انقلاب اسلامی، به بازخوانی تحلیلی چهار روایت، در این باره پرداخته‌ایم. مستندات این نوشتار، بر تارنمای پژوهشکده تاریخ معاصر ایران، قرار دارد. امید آنکه محققان و عموم علاقه‌مندان را، مفید و مقبول آید.

کیستی نخستین شهید محراب

شهید آیت‌الله سیدمحمدعلی قاضی طباطبایی، از خاندانی مشهور و دارای پیشینه درخشان برخاست. تبار قاضی به تناوب چندین نسل، عهده‌دار مرجعیت دینی و قضاوت، در شهر تبریز بوده‌اند. بهاره فزونی پژوهشگر تاریخ معاصر ایران، حیات علمی و عملی آن بزرگ را، به شرح ذیل به قلم آورده است: «آیت‌الله سیدمحمدعلی قاضی طباطبایی تبریزی (۱۲۹۳هـ ش - ۱۳۵۸هـ ش)، متولد تبریز، فرزند آیت‌الله حاج میرزاباقر قاضی طباطبایی (از جمله علمای مشروطه‌خواه تبریز در جریان نهضت مشروطه) و حاجیه رقیه‌خانم، تحصیلات خود را از سن هفت سالگی، با تعلیمات پدر و عمویش حاج‌میرزا اسدالله قاضی طباطبایی آغاز کرد. پدرش وی را به معلمی خصوصی به نام شیخ محمدعلی سپرد و شروع به تعلیم الفبا و حروف تهجی نمود. سپس در مکتب حاج میرزامحمدحسین مکتبدار و پس از آن مدتی در مدرسه آقا میرزا احمد نوبری، به تحصیل پرداخت و مدتی نیز در مکتب مخصوص مرحوم آقامیرزا عبدالوهاب شعاری در مدرسه طالبیه تبریز، تحت تعلمات وی قرار گرفت. طباطبایی پس از طی مقدمات، عازم قم شد و ۱۲ سال در آنجا به تحصیل علوم دینی پرداخت. از محضر اساتید بزرگی همچون آیات حاج شیخ عبدالکریم حائری یزدی، سیدصدرالدین صدر، سیدمحمد حجت و سیدمحمدرضا گلپایگانی بهره گرفت. همزمان با فراگیری فقه و اصول، به حوزه درس امام خمینی(ره) راه یافت و شرح منظومه حکیم سبزواری و اسفار را نیز، نزد ایشان آموخت. در علوم رجال و درایه نیز، از شاگردان آیت‌الله حاج‌شیخ محمدتقی بهجت بود. مدتی برای تحصیل به نجف رفت و نزد بزرگانی مانند آیت‌الله حکیم، آیت‌الله رشتی و آیت‌الله کاشف‌الغطا کسب علم کرد و پس از چندی، به تبریز بازگشت و ضمن امامت نماز جماعت در مسجد مقبره (مسجد اجدادی خود) و مسجد شعبان، به فعالیت‌های عمرانی و اجتماعی قابل توجهی پرداخت. در نهضت علما و مراجع به رهبری امام خمینی علیه تصویب لایحه انجمن‌های ایالتی و ولایتی، به صف مبارزان پیوست. در این ارتباط با تحریم عید نوروز ۱۳۴۲ توسط امام به مناسبت شهادت امام صادق(ع)، در روز دوم فروردین سه مجلس سوگواری در مسجد مقبره، مسجد قزلی و مدرسه طالبیه برگزار شد، که آن مدرسه با هجوم نیروهای انتظامی به محاصره درآمد اما مردم عزادار، با هدایت آیت‌الله قاضی طباطبایی محاصره را درهم شکستند! در ادامه مبارزه، به سازماندهی شبکه مخفی مبارزان مسلمان پرداخت، که کار تهیه، تکثیر و توزیع اعلامیه‌ها را، بر عهده داشت. با آغاز ماه محرم و در اقدامی جسورانه، دستجات عزاداری را از رفتن به باشگاه افسران و دعا کردن به جان شاه، بازداشت. در جریان فعالیت‌های سیاسی علیه رژیم پهلوی، بازداشت و مدتی در تبعید به سر برد. مراسم چهلم شهدای قیام ۱۹ دی ۱۳۵۶ قم، در ۲۹ بهمن آن سال در تبریز و توسط وی برگزار شد. پس از پیروزی انقلاب اسلامی، از سوی امام خمینی به امامت نماز جمعه تبریز منصوب شد. آیت‌الله قاضی طباطبایی در سال ۱۳۰۹، با حاجیه فریده‌خانم (۱۲۹۳-۱۳۶۵)، دختر حاج میرزا اسدالله قاضی (دختر عموی خویش) ازدواج کرد، که حاصل آن چهار پسر و یک دختر به نام‌های محمدحسن، محمدرضا، محمدحسین، محمدتقی و فاطمه می‌باشند. آیت‌الله قاضی طباطبایی در دهم آبان ۱۳۵۸، مصادف با عید سعید قربان، نماز عید را اقامه کرده و همان روز بعد از نماز مغرب و عشا و در راه مراجعت به منزل، توسط تیمی از گروهک فرقان به شهادت رسید و در ۶۵ سالگی، به لقای معبود شتافت...».

حکایت یک رویارویی مداوم با شاه و ساواک

بی‌تردید شهید آیت‌الله سیدمحمدعلی قاضی طباطبایی، شاخص‌ترین منادی نهضت امام خمینی در شهر تبریز بود که در این طریق، هزینه‌های فراوان پرداخت و بارها رهسپار زندان و تبعید شد. حجت‌الاسلام والمسلمین سیدمحمدتقی قاضی طباطبایی فرزند آن بزرگ، شمه‌ای از این رویارویی مداوم با شاه و ساواک را، این گونه روایت کرده است: «مرحوم والد چند سال قبل از وفات مرحوم آیت‌الله‌العظمی حجت کوه‌کمری، به توصیه ایشان به نجف اشرف رفتند و از محضر آیت‌الله‌العظمی کاشف‌الغطا، آیت‌الله‌العظمی سیدمحسن طباطبایی حکیم، آیت‌الله‌العظمی سیدحسن بجنوردی و آیت‌الله‌العظمی میرزاباقر زنجانی استفاده کردند و از دست آنان، اجازات اجتهادی و روایتی گرفتند. بعد از چند سال، به خاطر مشکلات خانوادگی، به تبریز بازگشتند و به تألیف و تدریس و در مسجد مقبره به اقامه نماز، وعظ و خطابه پرداختند، تا سال ۱۳۴۰ و ۱۳۴۱، که نهضت امام خمینی آغاز شد. ایشان در ۱۳ آذر ۱۳۴۲، در پی سخنرانی‌های تندی که علیه رژیم طاغوت ایراد کردند، دستگیر و به زندان قزل‌قلعه تهران منتقل شدند. بعد از چند ماه هم که آزاد شدند، در منزل تحت نظر بودند. پس از آنکه حضرت امام از زندان آزاد شدند، به قم رفتند و با امام ملاقات کردند. سپس به تهران رفتند و با آنکه رژیم دستور داده بود حق ترک تهران را ندارند، به این دستور اعتنا نکردند و با استقبال تاریخی و معروف مردم تبریز به این شهر بازگشتند اما مأموران ساواک نیمه شب، از در و بام خانه همسایه‌ها، به منزل‌شان ریختند و ایشان را با همان لباس خواب و به زور سوار ماشین کردند و به زندان سلطنت‌آباد تهران بردند. ایشان پس از چند ماه آزاد شدند و به تبریز بازگشتند اما همچنان به مبارزه خود با رژیم ادامه دادند و با سخنرانی‌های روشنگرانه، مردم را از ماهیت رژیم پهلوی آگاه کردند. رژیم بار دیگر ایشان را دستگیر کرد و به تهران برد. ایشان در زندان، دچار ناراحتی فتق و به بیمارستان مهر منتقل شدند و تحت عمل جراحی قرار گرفتند. ایشان را چهار ماه به بهانه عمل، در بیمارستان نگه داشتند و در ۱۱ آذر ۱۳۴۳، به عراق تبعید کردند. یک سال بعد و تا سال ۴۷، ممنوع‌المنبر بودند. در سال ۱۳۴۷ در روز عید فطر، علیه فرق ضاله، اسرائیل، بانک ملی و مشکلات زنان سخنرانی کردند و پس از آن دستگیر و به بافت کرمان تبعید شدند. پس از پایان تبعید بافت، چهار ماه هم در زنجان تبعید بودند و سپس به تبریز بازگشتند و تا شهادت مرحوم آیت‌الله حاج‌آقا مصطفی خمینی، ممنوع‌المنبر بودند. از آن پس بار دیگر فعالیت‌های‌شان را شروع کردند، که تا هنگام شهادت‌شان ادامه داشت. خاطرم هست هنگام مراجعت حضرت امام از پاریس، مرحوم آقا پیام تبریکی فرستادند و خواهش کردند هواپیما دقایقی در فرودگاه تبریز بنشینند، که این امر به دلیل مسائل امنیتی ممکن نبود اما امام پیام گرمی برای ایشان و مردم آذربایجان فرستادند، که خاطره بسیار شیرینی بود. روزی هم که شاه از ایران رفت، مرحوم آقا بسیار خوشحال شدند. مرحوم پدر از بازگشت امام و پیروزی انقلاب، فوق‌العاده خشنود بودند و از آنجا که نظام قبلی از هم پاشیده بود و هیچ چیز در جای خود نبود، اداره همه امور شهر و استان، به عهده ایشان قرار گرفته بود که با هوشمندی و نظم خاصی، آن را مدیریت می‌کردند. عده‌ای در پی رسیدن به مقام و مال بودند و بسیار ایشان را آزار می‌دادند. دوستان نادان هم، که جای خود را داشتند. دشمنان ابتدا سعی کردند ایشان را ترور شخصیت کنند ولی چون خاندان قاضی طباطبایی و خود ایشان سوابق و جایگاه علمی فوق‌العاده بالایی داشتند، در این زمینه موفق نشدند. بعد نامه‌ها و تلفن‌های تهدیدآمیز شروع شد و سرانجام در ۱۰ آبان ۱۳۵۸، هنگامی که ایشان از نماز مغرب و عشا در مسجد شعبان به منزل بازمی‌گشتند، عده‌ای از عاملان گروه فرقان، ایشان را ترور کردند. البته عاملان ترور دستگیر و محاکمه شدند اما طراحان این ترور مشخص نشدند!...».

می‌گفت رژیم پهلوی سرنوشتی جز انقراض ندارد!

آیت‌الله سیدمحمدتقی آل‌هاشم، از علمای نامور تبریز و یاران شهید آیت‌الله سیدمحمدعلی قاضی طباطبایی است. وی در بسیاری از عرصه‌های انقلاب اسلامی در آن شهر، با آن بزرگ همگام بوده و از آنها، خاطراتی شنیدنی دارد. آل‌هاشم در باب منش مبارزاتی اولین شهید محراب، توصیفاتی به قرار زیر دارد: «روز اولی را که ایشان به مسجد مقبره تبریز تشریف آوردند، کاملاً به یاد دارم. جد ایشان در این مسجد دفن شدند. خود ایشان هم به اشاره حضرت امام، در همین مسجد به خاک سپرده شدند. مرحوم آقای قاضی، متعلق به خاندان بزرگی هستند. جد بزرگ ایشان آیت‌الله‌العظمی سیدمهدی علامه بحرالعلوم بودند، که از اصفهان به تبریز آمدند و نسبتی هم با خاندان آیت‌الله‌العظمی حکیم داشتند. این خاندان در زمان آقا قویونلو و حسن پاشا، به تبریز آمد و در اینجا به شغل قضاوت مشغول شد. اکثر اعضای خاندان مرحوم آقای قاضی، از فقاهت و مرجعیت بهره داشتند و از علمای تراز اول آذربایجان بودند. شهید آیت‌الله قاضی، از نسل امام حسن مجتبی(ع) هستند. اما درباره سابقه مبارزاتی شهید آیت‌الله قاضی، ایشان به حکومت پهلوی می‌گفتند حکومت جبار! و بسیار به مبارزه علیه رژیم ستم‌شاهی، تعصب داشتند. در منبر، همیشه سخنرانی‌های پرشوری داشتند و به همین دلیل هم بارها دستگیر، زندانی و تبعید شدند. مرحوم آقای انزابی هم، که از وعاظ مشهور تبریز بودند، همیشه تبعید می‌شدند. هنگامی که ایشان را به تبعید بردند، من نامه‌ای را توسط فرزندشان حاج سیدمحمدتقی قاضی، برای ایشان فرستادم و ایشان پاسخ دادند که بسیار آزار دیده‌اند! به نظرم ایشان را، با لباس منزل و بدون عبا و عمامه برده بودند! بعد هم که شنیدم ایشان را، در تهران به بیمارستان بردند. همیشه در نامه‌هایشان تأکید می‌کردند به علما و مؤمنینی که در مضیقه هستند، رسیدگی کنید و به آنها بگویید ان‌شاءالله فرج نزدیک است و رژیم پهلوی، سرنوشتی جز انقراض ندارد! در تبریز همه به آیت‌الله قاضی می‌گفتند خمینی آذربایجان! چون در تبریز، نقش امام را در کشور داشتند. ایشان از شاگردان حضرت امام بودند و از نفس پاک ایشان، الهام گرفته بودند و مثل ایشان، با کمال شجاعت صحبت می‌کردند. یک بار در سخنرانی‌ای در دانشگاه گفتند خدا شاهد است که هیچ‌گاه، دست از خط امام برنمی‌دارم و در این راه، آماده شهادت هستم! انقلاب باید به رهبری امام به راهش ادامه دهد، مؤمنین! جز از خدا از کسی نترسید و امیدوار به پیروزی باشید!... ایشان در هیچ شرایطی، روحیه خود را نمی‌باختند و همیشه به کسانی که در اطراف ایشان جمع می‌شدند، دلداری می‌دادند. یک بار که مأموران در مسجد مقبره، گاز اشک‌آور زدند و مردم پراکنده نشدند، ایشان به فرمانده مأموران سیلی زدند و گفتند به چه حقی مردم را آزار می‌دهید، می‌زنید و زندانی می‌کنید؟... مرحوم قاضی، حقیقتاً غیور و شجاع بودند و از هیچ‌کس جز خدا نمی‌ترسیدند. ایشان در عین حال که مدرس بزرگی بودند، در مسجد هم سخنرانی‌های پرشور می‌کردند، پاسخ نیازهای مردم را می‌دادند و به کارها رسیدگی می‌کردند، مخصوصاً که بعد از پیروزی انقلاب اسلامی، اداره همه امور به دست ایشان بود. انصافاً ایشان خیلی به انقلاب خدمت کردند. فوق‌العاده به امام علاقه و به خط امام ایمان داشتند. در تدارک راه‌پیمایی‌ها، شب‌ها به ما تلفن می‌زدند و می‌فرمودند کدام مسیرها را طی کنیم و مردم را به کجاها راهنمایی کنیم و خودشان قرار است، در کجا صحبت کنند. من به دوستان، مردم و علما تلفن می‌زدم و اطلاع می‌دادم و در مسجد امامزاده سیدحمزه، جمع می‌شدیم و از آنجا راه می‌افتادیم. یک بار برف سنگینی بارید و ما به دانشگاه رفتیم و ایشان به آنجا آمدند و سخنرانی کردند. بسیار مهربان، خدمتگزار، مردمدار و بامحبت بودند. ایشان در غروب عید قربان، هنگام بازگشت از نماز مغرب و عشا، توسط اعضای کوردل گروه فرقان، به شهادت رسیدند. به منزل ما تلفن زدند و به بیمارستان رفتم. انگار قیامت شده بود. جنازه ایشان را به راه‌آهن تبریز برده بودند، چون در تبریز دو نماز جمعه برگزار می‌شد. یکی به امامت آیت‌الله حاج‌میرزاجواد سلطان‌القرا، که قبل از پیروزی انقلاب هم نماز جمعه می‌خواندند و یکی هم توسط شهید آیت‌الله قاضی، که منطقه راه‌آهن را انتخاب کرده بودند، تا فاصله شرعی دو نماز جمعه رعایت شود. مرا به جایی بردند، که تریبون نماز جمعه بود و چند نفر از علما هم بودند. جنازه روی دست مردم، تا مسجد مقبره رفت. در آنجا می‌خواستند پیکر ایشان را، در کنار اجداد بزرگوارشان دفن کنند، که تابوت از هجوم جمعیت شکست! از امام سؤال شده بود جنازه را کجا دفن کنیم؟ و ایشان فرموده بودند در مسجد خودشان، یعنی مسجد مقبره. آنجا مقبره کوچکی بود و بعدها تلاش کردیم تا با کمک مسئولان، علما و مسئولان شهر، آنجا را تجدید بنا کنیم و آن را به شکل آبرومندانه‌ای درآوریم. پس از شهادت ایشان، نماز ظهر و عصر را در مسجد مقبره، امامت می‌کردم و خانواده ایشان که متولی مسجد هستند، مرا منصوب کردند. بدین ترتیب تعمیراتی را در مسجد انجام شد و سر و وضع آبرومندی به آن دادیم...».

هویت ضاربان اولین شهید محراب

بر حسب اسناد و شواهد، گروه تروریستی موسوم به فرقان، مسئولیت ترور شهید آیت‌الله قاضی طباطبایی را بر عهده گرفت. با این همه خاندان و محققان زندگی سیاسی آن بزرگ، در باب نحوه اجرای این عملیات تروریستی تاملاتی دارند. صمد اسماعیل‌زاده پژوهشگر تاریخ معاصر ایران و از پژوهندگان حیات اولین شهید محراب، در مصاحبه‌ای می‌گوید: «ضاربان شهید آیت‌الله قاضی طباطبایی، یکی محمد متحدی، اهل سبزوار و متولد سال ۱۳۳۴ بود، که به نظر من از او بازجویی کاملی نشده است. شاید به این دلیل که فرآیند رسیدگی، قدری شتاب داشته است. ضارب دیگر ایشان، فردی بود به نام مسعود تقی‌زاده، که او هم متولد سال ۱۳۳۴ و تبریزی بود. جالب اینجاست که اینها در عمرشان هم، آقای قاضی را ندیده بودند و روز قبل آمده و قیافه ایشان را شناسایی کرده بودند، که کس دیگری را اشتباهی نزنند! بالاخره هم معلوم نشد، اینها دقیقاً عامل چه کسانی بودند و از کجا دستور می‌گرفتند؟ در بازجویی‌هایشان، چندین بار به اسم مستعار مشهدی مصطفی اشاره می‌کنند، که بالاخره هم معلوم نشد که او چه کسی است؟ او خانه‌ای را، در کوچه صدربلاغی اجاره کرده بود. ضارب شهید قاضی، به همه چیز اعتراف کرده و گفته بود که بعد از ترور شهید مطهری، ترور شهید قاضی به پیشنهاد متحدی، در دستور کار قرار می‌گیرد!... اکبر گودرزی هم در بازجویی‌هایش گفته، که یک بار محمد متحدی آمد و درباره ترور آقای قاضی، حرف زدیم و او مسئولیت این کار را به عهده گرفت و قرار شد من اعلامیه‌اش را بنویسم!... در پرونده محمد متحدی، اشاره‌ای به انگیزه و هدف ذکر نشده و فقط دو سه خط اعتراف وجود دارد و لذا انگیزه و هدف آنان، چندان مشخص نیست! چگونه می‌توان قبول کرد که یک جوان سبزواری، بدون هماهنگی افراد مطلع از جایگاه شهید قاضی، ایشان را ترور کرده باشد؟ تردیدی نیست که افرادی چون شهید مطهری، شهید مفتح، شهید قاضی و دیگران، توسط افراد مطلع شناسایی و دستور ترور آنها، توسط اعضای گروه فرقان صادر شده است. محمد متحدی و مسعود تقی‌زاده بر اساس حکم دادستانی مرکز، به اعدام محکوم و در ۱۸ بهمن ۱۳۶۰، در محل برگزاری نماز جمعه تبریز به دار آویخته شدند! از دادستانی تهران دستور آمده بود، که کسی با اینها حرف نزند ولی آقای عبدیزدانی که در دادگاه انقلاب بود، با آنها صحبت می‌کند. ایشان می‌گوید متحدی خیلی کم‌حرف بود، اسلحه را هم او به ضارب داده بود، هر چه سعی کردم بفهمم به دستور چه کسی این کار را کرده است، طفره رفت و جواب نداد! گفتم چه دشمنی و مخالفتی با آقا داشتید؟ که پاسخ داد اصلاً ایشان را نمی‌شناختیم! تقی‌زاده ضارب شهید قاضی می‌گفت فقط یک بار ایشان را در مسجد دیده بود! خیلی هم ادعا داشت و وقتی از او پرسیده بودند چرا این قدر به علما بدوبیراه می‌گویی و چرا دست به این کار زدی؟ جواب داده بود برای اینکه آخوندها صدّ عن سبیل‌الله هستند و به بیت‌المال خیانت می‌کنند! تقی‌زاده گفته بود از چند روز قبل مسیر را شناسایی کردیم، وسط دوراهی ایستادیم، که ماشین آقای قاضی از هر مسیری که رفت، ما هم برویم! ماشین که آمد، آرام در کوچه پیچید، بعد یک فولکس سفید آمد که سد معبر کند!... تقی‌زاده با نامه‌ای در دست جلو می‌رود. شهید قاضی شیشه ماشین را پایین می‌کشد و تقی‌زاده شلیک می‌کند! مرحوم آقا همیشه کنار پنجره می‌نشست. چند بار هم که به ایشان گفته بودند وسط بنشینید، ناراحت شدند! همین امر هم موجب شد که ضاربین در تاریکی شب، هم بتوانند ایشان را به خوبی ببینند و هم شلیک راحت‌تری انجام بدهند!...».

حجت‌الاسلام والمسلمین محمد تقی قاضی طباطبایی: «هنگام مراجعت حضرت امام از پاریس، مرحوم آقا پیام تبریکی فرستادند و خواهش کردند هواپیما دقایقی در فرودگاه تبریز بنشینند، که این امر به دلیل مسائل امنیتی ممکن نبود اما امام پیام گرمی برای ایشان و مردم آذربایجان فرستادند، که خاطره بسیار شیرینی بود»

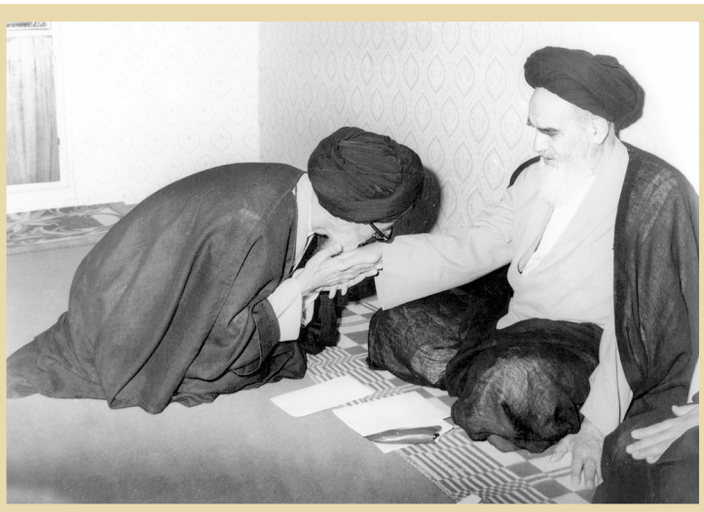

۱۳۵۸. قم، شهید آیت‌الله سیدمحمدعلی قاضی طباطبایی در دیدار با امام خمینی